

❶ چهره (تمثیل) دیالکتیک

لورنت دو لاهایر



۱۰ دقیقه

ماتریالیسم چیست؟ دیالکتیک

امیرحسین ناظم

صنعت نفت اهواز



که خودش چند معنی متفاوت دارد. در خارج از مسائل فلسفی و مارکسیسم، از ماتریالیسم به عنوان علاقه‌ی شدید به پرداختن به دنیای مادی یاد می‌شود. مثلاً به کسی که وقت و دارایی خود را صرف جمع‌آوری ثروت و خرید وسایل و کالاهای مختلف می‌کند، ماتریالیست گفته می‌شود. البته این تعریف با ماتریالیسم موجود در فلسفه متفاوت است و در مارکسیسم

حیاتی است بلکه برای منتقدان اساسی مارکس نیز واجب است. چراکه بسیاری از نقدهای وارد شده ریشه در ناآگاهی از زوایای مختلف نظریات او دارد. همچنین منتقدان مارکس با دانستن کامل نظریات او، از وارد کردن نقدهای بی‌پایه‌و‌اساس پرهیز خواهند کرد. برای بررسی این موضوع باید ابتدا با اصطلاح ماتریالیسم^۴ آشنا شد

با مطالعه‌ی آثار و نظریات کارل مارکس^۱ با اصطلاح ناملموس «ماتریالیسم دیالکتیکی»^۲ روبه‌رو می‌شویم که در نظر اول برای برخی غیرقابل فهم است. درحالی‌که این موضوع یکی از ستون‌های مهم مارکسیسم^۳ است و دانستن آن نه تنها برای پیروان مارکس

۱. Karl Marx

۲. Dialectical Materialism

۳. Marxism

۴. Materialism

است یا حاصل ذهن و مغز من است؟

سال‌ها است که ماتریالیسم برنده این جدال در جامعه‌ی علم است و دانشمندان نتایج به‌دست آمده از این تفکر را به ایدئالیسم ترجیح می‌دهند. باوجود این، باز هم روش‌های ایدئالیستی در بسیاری از علم‌ها نقش بزرگی دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت که هرگاه علمی نظرات و ایده‌های فردی بزرگ را به عنوان عاملی برای تغییر معرفی کند، آن علم ریشه در ایدئالیسم دارد. ماندگاری ایدئالیسم در بسیاری از علم‌ها به این دلیل است که توانایی و قدرت زیادی برای توجیح بسیاری از نظریه‌های بی پایه‌و‌اساس در اختیار دارد. ایدئالیسم به نظریه‌هایی که دلیل محکم و علمی کافی برای پشتیبانی آن وجود ندارند بعد همگانی می‌دهد و آن را به عنوان اصلی طبیعی نشان می‌دهد. برای نمونه نظریه‌هایی مانند اصرار بر جهانی و همگانی بودن بازار آزاد، سازگاری کاپیتالیسم با انسان آن هم به دلیل روحیه خودخواهی موجود در همه‌ی انسان‌ها، مخرب بودن انسان در مقابل طبیعت و نشان دادن آن به عنوان دلیلی برای گرم شدن کره‌ی زمین و باور بر ذاتی بودن خصوصیات رهبر و پیرو همگی از این نوع نظریه‌های ایدئالیست هستند که مخالف هستند و در جواب می‌توان

کرد که ایدئالیسم در فلسفه، بیشتر تاکید بر اهمیت ایده‌های گوناگون به عنوان عوامل محرک در اتفاقات مختلف تاریخ جهان است. در مقابل ماتریالیست‌ها معتقدند ایده‌ها توسط جهان و محیط اطراف انسان شکل می‌گیرند که این جهان اطراف شامل محیط فیزیکی، شرایط بوم‌شناسی و البته نظام سیاسی و اقتصادی جامعه می‌شود. مارکس بیشتر درباره‌ی مورد آخر صحبت کرده‌است.

مارکسیسم و ماتریالیسم در هم تنیده شده‌اند. با این وجود مارکسیست‌ها از ماتریالیسم افراطی دوری می‌کنند. مارکس معتقد است که ایده‌ها و افکار انسان توسط شرایط زندگی وی شکل می‌گیرد و این ادعا را که ماده تنها عامل موثر در جهان است انکار می‌کرد. او به تاثیر و اهمیت ایده‌ها در شکل‌دهی و ایجاد تغییر در دنیای اطراف باور داشت. باید دانست که ثابت کردن ماتریالیسم یا ایدئالیسم، هر دو کاری بسیار سخت و تقریباً غیرممکن است. با این وجود، ماتریالیسم از نظر علمی اصولی‌تر است و عجیب نیست که در اکثر علوم، تفکر ماتریالیستی حاکم است. یک دانشمند می‌تواند با این نوع تفکر ماتریالیستی به نتایج علمی محکم‌تری برسد. دانشمندی که تفکر ایدئالیستی دارد، تحقیق و مطالعه برایش کار بسیار سختی است زیرا دائماً از خود می‌پرسد که آیا نتایج به‌دست آمده درست

جایی ندارد پس در هنگام مطالعه مارکس نباید از ماتریالیسم این‌گونه برداشت شود. در حقیقت ماتریالیسم یک فلسفه است که جهان را مستقل از افکار و ایده‌های انسان می‌داند و تاکید زیادی به بررسی جهان مادی و ساختار آن دارد. با نگاه کردن به بعد مخالف ماتریالیسم، ایدئالیسم^۵، می‌توانیم درک بهتری از این موضوع به دست بیاوریم. در ایدئالیسم، ذهن انسان ارجحیت داده شده و جهان اطراف ما، توسط ذهن و عقیده‌های ما شکل گرفته‌است و زاییده‌ی آن است.

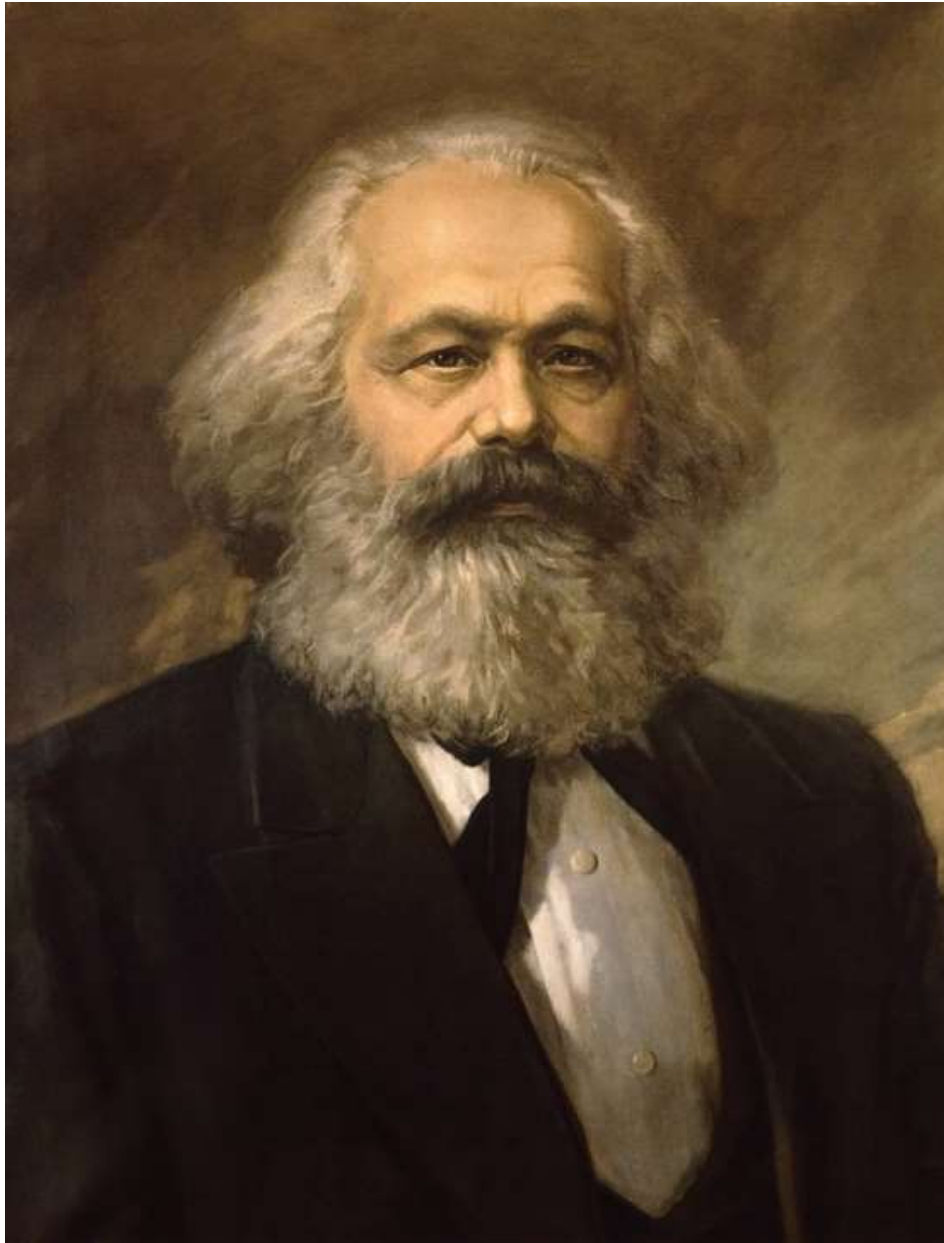
همچنین نوع افراطی‌تر ایدئالیسم، سلیپسیزم^۶، مبنی بر این است که فقط افکار یک شخص می‌تواند وجود داشته‌باشد و باقی اجسام اطراف آن شخص یک توهم است که توسط مغز ساخته شده‌است. البته ماتریالیست‌های افراطی نیز وجود دارند که باور دارند همه چیز از ماده ساخته شده حتی اواطف، احساسات و افکار انسان نیز حاصل از فعل و انفعالات شیمیایی درون مغز آدمی است. همچنین دنیا و اجسام افراد مستقل از فکر انسان هستند و به‌هیچ‌وجه با تغییر فکر یا قدرت تفکر انسان، مثلاً در صورت مرگ یا بیماری روانی، تغییری در جهان مادی ایجاد نخواهد شد. البته باید توجه

۵. Idealism

۶. Solipsism

کارل مارکس

پ. نازاروف | ج. گریلجوک



گفت که رهبرها با توجه به شرایط به خصوص جامعه‌شان خصوصیات را کسب می‌کنند و هیچ‌کسی خصوصیات یک رهبر خوب را با تولد و به صورت ذاتی به دست نمی‌آورد. یا با اشاره به فرهنگ انیمیستیک بومی‌های قاره آمریکا و علاقه و احترامشان به طبیعت نشان داد که انسان به صورت ذاتی نسبت به طبیعت مخرب نیست و این رفتار مخرب که معنی کلی و گنگی هم دارد به دلیل شرایط خاص اقتصادی و صنعتی جوامع غربی است و ارتباطی با ذات انسان ندارد.

حال که مفهوم و اهمیت ماتریالیسم توضیح داده شد، زمان آن فرا رسیده که در جهت فهم دیالکتیک قدم برداریم. در فلسفه‌ی کهن، دیالکتیک را می‌توان به مکالمه‌ی بین دو نفر با نقطه‌نظرهای متفاوت اما فارغ از احساسات و عواطف درباره‌ی یک موضوع تشبیه کرد. دیالکتیک در فلسفه مارکس اما برخلاف این تعریف طبیعت و جهان اطراف را به عنوان کلی منسجم که اعضای آن کاملاً به یکدیگر متصل و مرتبط هستند در نظر می‌گیرد. دیالکتیک هر پدیده‌ای را به صورت مجزا بررسی نمی‌کند بلکه آن را با مقایسه با پدیده‌های دیگر بررسی می‌کند و منظور از این بررسی، فهمیدن کل از طریق فهمیدن اجزای مختلف و ارتباطشان با یکدیگر است. همچنین دیالکتیک به طبیعت و جهان به عنوان یک

پدیده‌ای که دائماً در حال تغییر است نگاه می‌کند. به بیانی دیگر جامعه و جهان همیشه در حال تغییر است که این تغییر ناشی از شرایط و تغییرات مادی در محیط است که این پدیده را ماتریالیسم تاریخی^۷ می‌گویند. برای نمونه تغییر نظام سیاسی و اقتصادی در طول تاریخ بشریت از حکومت‌های

قبیله‌ای به فئودال و از فئودال به بورژوازی و از بورژوازی به کمونیست مواردی از ماتریالیسم تاریخی است. البته دلایل این تغییرات نیز از پیشرفت تکنولوژی و صنعت و پیدایش راه‌های جدید ارتباطی گرفته تا افزایش آگاهی و هوشیاری همگی ریشه در دلایل مادی دارند.^۸

^۸. Joseph Stalin - Dialectical and

^۷. Historical Materialism



پیشنهاد می‌دهد به این شکل که با مطالعه و پرداختن به یک تناقض می‌توان ذات آن را فهمید و با دانستن ذات می‌توان خود آن را فهمید. همچنین می‌دانیم که این تناقض‌ها یک چیز را از یک چیز دیگر متمایز می‌کند چراکه هر تناقض با دیگری تفاوت دارد. پس با مقایسه‌ی این تناقض با تناقضی دیگر می‌توان یک تناقض کلی بین این دو تناقض را حل کرد. به این ترتیب با حرکت از جز به کل و از کل به جز پی‌درپی می‌توان تناقض‌های بیشتری را حل کرد و دانش جدیدی به دست آورد. البته در این کار نباید یک سویه به یک موضوع نگاه کرد چراکه این کار از فهمیدن کامل ذات یک تناقض جلوگیری می‌کند و نتیجه‌ای نادرست به دست می‌آید.^{۱۶}

ممکن است که در یک تناقض اصلی و کلی تعداد زیادی تناقض جزئی به وجود آید. به طوری که این تناقض کلی عامل به وجود آمدن این تناقض‌های جزئی است. همانند تقابل بین پرولتریات و بورژوازی که خود باعث ایجاد تناقض‌های دیگر مانند رابطه بین کشورهای امپریالیست و مردم ساکن کلونی‌های آن‌ها. همچنین دو سوی یک تناقض نیز همیشه به یک اندازه قدرت ندارند و ممکن است یکی بر دیگری حاکم بشود. به‌طورکلی این تناقض‌ها همیشه

بُعد دیگر بسیار مهم در دیالکتیک تناقض است. در درون همه اجزای جهان خصوصیات و وجود دارند که با یکدیگر متناقض هستند. مائو زدانگ، بنیان‌گذار جمهوری خلق چین، به وجود این تناقض‌ها در دانش‌های مختلف اشاره می‌کند به عنوان نمونه می‌توان به دیفرانسیل و انتگرال^{۱۲} در ریاضی، کنش و واکنش^{۱۳} در مکانیک، ترکیب و تجزیه‌ی^{۱۴} اتم‌ها در شیمی و البته درگیری طبقه‌های^{۱۵} مختلف جامعه در علوم اجتماعی اشاره کرد. تناقض زمانی به وجود می‌آید که دو چیز خصوصیات کیفی متناقض داشته باشند؛ به‌گونه‌ای که این دو نمی‌توانند در یک زمان وجود داشته باشند. همچنین باید توجه کرد که تناقض از ابتدا تا انتهای چیزی وجود دارد و نمی‌توان گفت که مربوط به دوره یا بازه‌ی خاصی است. مائو این یافته‌ها را که بیانگر وجود تناقض در همه‌چیز است جهانی بودن تناقض نامید. در کنار این عام بودن تناقض، هر تناقض ویژگی‌های خاص خود را نیز دارد و هیچ تناقضی با تناقض دیگر یکی نیست. با مقایسه‌ی خصوصیات این تناقض‌ها می‌توان درک بهتری از یک تناقض خاص به دست آورد. با استفاده از این گفته‌ها، مائو روشی را برای به‌دست آوردن دانشی جدید

ماتریالیسم دیالکتیکی چگونگی و دلایل این تغییرات و تاثیر آن‌ها بر طبیعت باقی اجسام را مطالعه می‌کند یا به بیان دیگر به دنبال سرچشمه‌ی ماتریالیسم تاریخی است. یکی دیگر از اصول بسیار مهم دیالکتیک بررسی تغییر در مقدار یا اندازه ماده، **تغییر کمی**^۹، و تاثیر آن روی به وجود آمدن تغییر در ماهیت ماده، **تغییر کیفی**^{۱۰}، است. برای نمونه آبی که روی آتش است، تا مدتی فقط دمای آن افزایش می‌یابد و تغییری در حالت فیزیکی آن ندارد اما وقتی که به اندازه‌ای مشخص گرما دریافت می‌کند یا به بیانی دیگر به نقطه جوش می‌رسد، حالت یا فاز آن از مایع به گاز تبدیل می‌شود. در این نمونه افزایش دما با دریافت گرما را تغییری کمی می‌گوییم چراکه ماهیت آب ثابت است و فقط اندازه دمای آن افزایش می‌یابد اما وقتی این آب به نقطه جوش می‌رسد و بخار می‌شود و فاز مایع خود را از دست می‌دهد که تغییری کیفی است.^{۱۱} پس تغییر کمی تا حد معینی صورت می‌گیرد و بعد از آن تنها تغییر، تغییر کیفی است که این اصل در جامعه نیز وجود دارد که نمونه آن تغییر نظام‌های مختلف سیاسی است.

Historical Materialism

۹. Quantitative Change

۱۰. Qualitative Change

۱۱. Friedrich Engels - Anti-Dühring

۱۲. Differentiation vs Integration

۱۳. Action vs Reaction

۱۴. Combination vs Dissociation

۱۵. Class Struggle

۱۶. Mao Zedong – On Contradiction